

خاندان امیریان یا امیر(خان) یانس*

نیکید میرزایانس**

اشاره



نیکید میرزایانس

به دلیل آشنایی که با آوو امیرخانیان، تنها وارث بزرگ خاندان امیرخانیان، در جلفای اصفهان داشتم و نیز، علاقه‌مندی فراوان من به گردآوری عکس‌ها و اسناد قدیمی و تاریخی جلفا و پژوهش دربارهٔ آنها دفتری را با عنوان مختصری از نسب‌شناسی دودمان امیریان^۱ در اختیارم گذاشت با دستخط پدربزرگش، آودیک م. امیرخانیان و به زبان ارمنی که حدود نود سال از تاریخ نگارش آن می‌گذشت. من به بازخوانی دفتر پرداختم و با تنظیم و بررسی اسناد مربوط به تاریخچهٔ سیصد سالهٔ این نسل مهاجر ارمنی دست یافتم.

گفتنی است که در کتاب ارزشمند **تاریخ جلفای اصفهان**،^۲ نوشتهٔ هاروتیون در هوهانیان بسیار مختصر، به این خاندان اشاره شده است که در جای خود به آن اشاره خواهم کرد. اسناد و وقایع‌نگاری‌های دست‌نویس قدیمی، به ویژه شجره‌نامه‌ها، می‌تواند روشنگر برخی تحریف‌های تاریخی و راستی‌آزمایی واقعی تاریخ هر قوم و ملتی باشد. البته، تنها با تحلیل تطبیقی آنها با تاریخ‌نویسی‌های موجود تکامل می‌یابد و ارزشمند خواهد بود. نگرش ما نیز در این مقاله چنین است. این دفتر در ۲۴ مارس ۱۹۲۱ م در کلکتهٔ هندوستان نوشته شده است. در نوشتار حاضر، این دفتر را به سه بخش تقسیم و پس از هر بازخوانی، در حد امکان، تحلیلی تاریخی از آن ارائه کرده‌ام.

* برای اطلاعات بیشتر ر.ک: آودیک م. آ. هوهانس امیریانس، مختصری از نسب‌شناسی دودمان امیریان یا امیرخانیان، ۱۷۳۶-۱۹۲۱ م، بررسی، تدوین و ترجمهٔ نیکید میرزایانس (اصفهان: ۱۳۹۰).
 ** مهندس متالورژی از دانشگاه صنعتی شریف، مترجم، پژوهشگر تاریخ و سندشناس.
 ۱. امیریانس، همان.
 ۲. هاروتیون در هوهانیان، تاریخ جلفای اصفهان، ترجمهٔ لئون میناسیان و محمدعلی موسوی فریدنی (اصفهان: زنده رود و نقش خورشید، ۱۳۷۹).

بخش اول: نسل جنگجو

متن اصلی دفتر:

«امیرخان و ظهراب خان امیریانس ها از سوی جاثلیق ابراهیم،^۱ اهل کرت، به نادرشاه تحویل داده می‌شوند. از سوی جاثلیق ابراهیم فرماندهان قشون ارمنی، امیرخان و ظهراب خان، از شهر تفلیس فراخوانده می‌شوند، کسانی که پدرانشان سال‌ها بر استان‌های اوتی و پایداکاران حکومت می‌کردند (که بعدها با شهر گنجه سرزمین قراباغ را تشکیل دادند). این دو برادر به اتفاق ملیک‌های ارمنی پرچم آزادی را در ۱۷۲۱م برافراشته بودند. لیکن، به علت سیاست‌های روسیه تزاری و جنگ‌های متعدد عثمانی‌ها، بالاجبار به تفلیس (گرجستان) عزیمت (۱۷۲۲م) و با استقبال از پیشنهاد جاثلیق به سوی ارمنستان روانه می‌شوند. در ۱۷۳۶م جاثلیق با دعای خیر خود آنها را تحویل نادرشاه می‌دهد.^۲

نادرشاه امیرخان را به سمت وزیر جنگ و ظهراب خان را به سمت محافظ مخصوص خود منصوب می‌کند و با فرمان‌های شاهانه به آنها املاکی را می‌بخشد. ملک امیرخان، در فاصله ۱۱۰ مایلی شهر اصفهان، ده بورواری و حومه آن را شامل می‌شد. این دو برادر در جنگ‌های نادرشاه از خود شجاعت‌های زیادی را به نمایش گذاشتند.^۳

نادرشاه در اوایل ۱۷۴۵م بار دیگر از اصفهان به قصد جنگ با عثمانی‌ها به سوی ارمنستان لشگرکشی می‌کند. آن زمان، امیرخان زن و تنها فرزندش، هوهانس، را در بورواری اسکان داده و به اتفاق شاه عازم جنگ می‌شود. شاه در ۱۷۴۵م پیروزمندانه و با تمام قوای خود به مشهد (مرکز خراسان) باز می‌گردد تا افکار پنهان خود را به اجرا درآورد. او می‌خواست مذهب سنی را جایگزین شیعه نماید.^۴

«مرگ امیرخان و ظهراب خان در زمان اوضاع نابسامان مملکت ایران

بعد از نادرشاه، پسر برادرش، عادل شاه، در مشهد به سلطنت می‌رسد^۵ و حکومت اصفهان را به برادرش، ابراهیم خان، می‌سپارد و بعد از مدت زمان کوتاهی، به تبریز می‌رود. ابراهیم خان به محض ورود به

۱. از ۱۷۰۸م رئیس روحانیان کلیسای شهر رودستو، کرسی ایالت تراکیه، در کنار دریای سیاه بود. او پس از ده سال برای شرکت در جشن تجدید بنای یکی از کلیساهای بیت‌المقدس به آن شهر رفت و در اوایل ۱۷۳۴م، به مقصد زیارت عازم اوچ کلیسا شد. سه ماه و اندی پس از ورود، خلیفه اجمیادزین، ابراهام خوشابی، در گذشت و ابراهام کرتی به فرمان حسین پاشا، حاکم ایروان، به جای او جاثلیق کلیسای مذکور شد. رک: نصرالله فلسفی، «عصرنادرشاه در روایت تاریخی ابراهام کرتی، خلیفه اوچ کلیسا»، هویس، ش ۱۴۱ (۵ اسفند ۱۳۹۱): ۱۱. (مترجم)

۲. «امیرخان و ظهراب خان با ملوک ارمنی برای آزادی سرزمینشان همیشه در تماس بودند و شاید، به همین دلیل نیز آنها خیلی زود به پیشنهاد جاثلیق با علاقه‌مندی جواب مثبت دادند» (آ.ا.) (منظور برگرفته شده از دست‌نوشته اودیک امیرخانیان است).

۳. «هاروتیون در هوهانیان در کتاب تاریخ جلفای اصفهان (ص ۲۱۰)، امیرخان و ظهراب خان را گرجی‌هایی می‌داند که به مسلک ترک‌ها گرویده‌اند. آیا او به دلیل ناآشنا بودن با اسامی براساس میل خودچنین نوشته است؟ این کتاب تاریخ بارها مورد انتقاد قرار گرفته و لازم نمی‌دانم توضیحات بیشتری بدهم» (همان).

۴. «شاه چه هدفی را دنبال می‌کرد؟ شاید می‌خواست دو پادشاهی ایران و عثمانی را تحت فرماندهی واحد درآورد و خود را خلیفه و سلطان هر دو مملکت اعلام نماید. برای امیرخان و ظهراب خان این توطئه نمی‌توانست اهمیت داشته باشد و آنها می‌بایست از نادرشاه دفاع می‌کردند. اما شاه با استبداد خود باعث نفرت فرماندهان ارمنی از او نیز شده بود. بنابراین، اتحاد شیعه و سنی برای اهداف آنها زیانبار بود. فرماندهان شیعه مذهب که از توطئه شاه آگاه شده بودند و فهمیده بودند که شاه می‌خواهد مذهب سنی را جایگزین کند پس از شور و مشورت‌های زیاد تصمیم می‌گیرند شاه را به دست برادر زنش به قتل برسانند. اوایل ۱۷۴۷م/۱۶۰۱ق» (همان).

۵. «عادل شاه، ظهراب خان و امیرخان را در مقامشان ابقا می‌کند» (همان).

اصفهان به تدارک قوا می‌پردازد و خود را شاه ایران اعلام می‌کند. عادل شاه از شورش برادرش آگاه می‌شود و توطئه‌ای تدارک می‌بیند و ظهراب خان را جهت این مأموریت مخفی انتخاب می‌کند. لیکن، ظهراب خان به محض رسیدن به اصفهان توسط فردی که به او اعتماد کرده بود دستگیر و شکنجه می‌شود. سپس، به قتل می‌رسد.^۱ ابراهیم خان با قشونش از اصفهان به تبریز لشکرکشی می‌کند و با کور کردن عادل شاه او را به قتل می‌رساند.

فرماندهان قشون عادل شاه از دیدن این همه خشونت و وحشیگری به شدت متأثر شده و تصمیم می‌گیرند که او را به قتل برسانند. لیکن، در تدارک حيله‌ای برمی‌آیند و به این منظور به امیرخان پیشنهاد می‌کنند که شاه (ابراهیم خان) را به قتل برساند با این ترفند که اگر خون او را بریزی، حلال است، زیرا او برادرت را کشته. روزی در شکارگاه، که امیرخان در رکاب شاه بود، او را به قتل می‌رساند اما هم‌رزم شاه امیر خان را زخمی می‌کند و به علت شدت جراحت وارده و خطرناک بودن این زخم امیرخان به سرعت به منزلگاهش در **بوروار** انتقال می‌یابد اما چون زخمش سمی بوده بعد از چند روز دار فانی را وداع می‌گوید و تنها فرزند و زنش را در سوگ و ماتم و بی‌سرپرست در غربت به جا می‌گذارد.

تا ۱۸۹۰م، مجسمه یادبود او روی قبرش در **بوروار** هنوز پابرجا بود و بر روی آن نقش‌هایی از مدال‌ها و نشان‌های لشکری‌اش کنده‌کاری شده و بر نیم سنگ مقبره‌اش نیم دیواری بنا شده است.^۲

در اینجا لازم است به روایت تاریخی وقایع این دوره بپردازیم. اگرچه ارمنیان در جنگ‌های منطقه قفقاز تا حدودی پطر کبیر را یاری می‌کردند اما در جنگ با عثمانی، آنان به طور کامل از سپاهیان ایران حمایت کردند. در سال‌های ۱۷۳۴-۱۷۳۵م/۱۱۴۶-۱۱۴۷ق، قشون طهماسب قلی خان به منطقه قفقاز جنوبی نفوذ کرد. او به منظور قدردانی از ارمنیانی که در نبرد با ترک‌های عثمانی به وی یاری رسانده بودند به اجمیادزین (اوج کلیسا) رفت و در مراسم مذهبی مسیحیان، حضور یافت. او برای تعمیر کلیسا مبلغ ۱۰۰۰ هزار تومان کمک کرد و محراب کلیسا را با جار آویزی که با پانزده کیلوگرم طلا تزیین شده بود تجهیز کرد و دستور داد از کرمانشاه قالی‌های نفیس و چیزهای دیگری برای کلیسا بیاورند. طهماسب قلی خان همچنین با فرمان‌های خود (۱۷۳۵م/۱۱۴۸ق) مجوزهای قبلی روحانیان را تأیید کرد و زمین‌های وقفی آنها را افزایش داد.

طهماسب قلی خان در ۱۴ ژوئن ۱۷۳۵م/۱۱۴۸ق در نبردی سرنوشت‌ساز، در نزدیک ده یقوارد، لشکریان عثمانی را در هم شکست. در سپاه او، سربازان و فرماندهان ارمنی نیز

۱. «تنها فرزند ظهراب خان نیز از اصفهان به سمت قراباغ فرار می‌کند و از آنجا به قسطنطنیه و سپس به امریکا می‌رود» (همان).

شرکت داشتند، مانند ملیک یگان از دیزاک، ملیک شاهنظر از گفار کونیک، ملیک هاکوبجان از ایروان و دیگران. پس از نبرد یقوارد، نادر سرزمین‌هایی را از قارص تا کارین در نوردید. فرماندهان لشکر عثمانی، سپاهیان خود را از قلعه ایروان، تفلیس، گنجه و منطقه قفقاز خارج کردند. در ۱۷۳۶م/۱۱۴۹ق بر اساس پیمانی که در ارزروم بین ایران و امپراتوری عثمانی منعقد شد این امپراتوری حاکمیت ایران را بر ارمنستان شرقی و شرق گرجستان به رسمیت شناخت. به این ترتیب، طهماسب قلی خان با باز پس‌گیری این سرزمین‌ها خود را شاه جدید ایران اعلام کرد. او از آن پس به ارمنیان به چشم رحمت نگریست. او قراباغ (آرتساخ) را از خان‌های گنجه جدا کرد و تحت حاکمیت مستقل قرار داد. ملیک‌های آرتساخ را، نیز باملیک‌های خمسه^۱ ادغام کرد به گونه‌ای که سرحدات آن از جنوب گنجه تا رود ارس ادامه داشت. ملیک‌های آرتساخ تمامی حقوق پیشین خود را حفظ کردند و هر یک از آنان سپاه خود را داشتند. در دربار نادر شاه، نیز مقامات ارمنی حاضر بودند و ابراهیم کرتی (جائلیق) روابطی گرم و صمیمی با نادر شاه داشت. او، در کتاب *من و نادرشاه*^۲ نبردهای طهماسب قلی خان را در قفقاز و تاج‌گذاری شاه را، که خود در آن مراسم شرکت داشته، به تصویر کشیده. این کتاب شامل مطالبی است که در دیگر کتاب‌های تاریخ فارسی و بیگانه کمتر دیده می‌شود.

نادر شاه، که به دلیل فتوحاتش از او با عنوان «اسکندر ثانی» یاد می‌شود، در بازگشت از فتح هندوستان (۱۷۳۹م/۱۱۵۲ق) از توطئه‌ای که به دست فرزندش، رضا قلی میرزا، علیه او تدارک دیده شده بود آشفته حال شد و دستور داد تا او را کور کنند. پس از این واقعه دردناک، ستاره درخشان نادر افول کرد. واسلی برادیشچف^۳ روسی، که در سال‌های ۱۷۳۶-۱۷۴۵م/۱۱۴۹-۱۱۵۵ق به منزله مترجم در ایران به سر می‌برد، این واقعه تاسف‌بار زندگی نادر شاه را، که به اضمحلال تدریجی حکومت وی انجامید، در کتاب خود به تصویر کشیده است^۴ که در این مقطع از تاریخ از اهمیت تاریخ‌نویسی نوین برخوردار است.

۱. برای کسب اطلاعات در مورد ملوک خمسه رک: رافی، ملوک خمسه: قراباغ و پنج ملیک ارمنی آن از فروپاشی صفویه تا جنگ‌های ایران و روس، ترجمه آرا در استنباطیان (تهران: پژوهش‌های دانش با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۵).

۲. این کتاب اولین بار در ۱۷۹۶م در کلکته و سپس، در ۱۸۷۰م در واقارشاباد منتشر شد. در ۱۸۷۶م نیز بروسن آن را به زبان فرانسه برگرداند.

3. Vasilii Bratishchev

۴. واسیلی برادیشچف، تاریخچه غم‌انگیز نادرشاه و فرزند ارشدش، رضا قلی میرزا، ترجمه (به زبان ارمنی میانه) هاروتیون داوتیان جلفایی (ایروان: انیستیتو تاریخ آکادمی علوم ارمنستان، ۲۰۰۹). نسخه خطی این کتاب با شماره ۹۶۴۸ در موزه نسخ خطی ماتناداران ارمنستان محفوظ است که به دست مورخ معاصر، آرداک ماقالیان، بررسی و تدوین شده است.

بخش دوم: نسل عاشیق***

ادامه دفتر:

«بیوه امیرخان و فرزندش، هوهانس امیراوغلی، شاعر یا عاشیق در خفا

بیوه امیرخان و فرزندش، هوهانس، از سوی گرجی‌های مسلمان شده افشا شده و از بورواری فرار می‌کنند و به چهارمحال و فریدن، که دهات ارمنی‌نشین زیادی داشتند، می‌روند و سال‌های درازی به دلیل اوضاع پر هرج و مرج مملکتی آواره این دهات می‌شوند. سرانجام، هوهانس امیرخانین در فریدن به سال ۱۷۷۵م ازدواج می‌کند و صاحب سه فرزند دختر می‌شود و در ۱۷۸۱م، نیز صاحب پسری می‌شود که نامش را هوسپ می‌گذارد. هوهانس امیرخانین، که در آن زمان معروف به امیراوغلی بود، بیشتر اوقات شعر می‌سرایید و با نوای تارش نغمه‌سرای می‌کرد.^۱ در ۱۷۹۰م، خانه‌ای در جلفای اصفهان می‌خرد و با خانواده‌اش به آنجا نقل مکان می‌کند و کم‌کم از ملک خصوصی‌اش در بوروار چشم‌پوشی می‌کند زیرا همیشه به واسطه آن بود که در ترس و اضطراب به سر می‌برد.^۲ به تدریج، خان‌ها و گرجی‌هایی که به دین اسلام گرویده بودند این املاک را در تصرف خود در آورده و تنها املاک ناچیزی در اختیار دهقانان ارمنی می‌گذارند. از اهداف همیشگی هوهانس امیرخانین (امیراوغلی) این بود که به سرزمین آبا و اجدادی‌اش باز گردد و به این منظور در ۱۷۹۳م سفر به قراباغ را آغاز می‌کند. دو سال، در قسمتی از سرزمین ارمنستان به سیر و سفر می‌پردازد و به اجمیادزین هم می‌رود و در کلیسای وانک کاراپت مقدس نذر مادرش را، که قول داده بود، به جا می‌آورد و در ۱۷۹۵م، به جلفای اصفهان بر می‌گردد. در این زمان فتحعلیشاه بر ایران سلطنت می‌کرد و ایران دوران نسبتاً آرامی را به سر می‌برد و ترس و نگرانی امیراوغلی نیز دیگر برطرف شده بود.

امیراوغلی در ۱۷۹۸م فرزندش، هوسپ، را به بوشهر می‌برد و از آنجا بدرقه هندوستانش می‌کند^۳ و خود به جلفا باز می‌گردد. تا ۱۸۰۱م، او صاحب دو دختر و یک پسر دیگر می‌شود و پسرش را امیرخان می‌نامد (نام غسل تعمیدش کاراپت) و در مجموع صاحب پنج فرزند دختر و دو پسر می‌شود به نام‌های: آنا، هریپسیمه، مریم، مارامجان، واروارا، هوسپ و امیرخان. همسرش، پری، در ۱۸۱۷م وفات می‌یابد. سال‌ها بعد در ۱۸۲۲م پسرش، امیرخان را با دختر کشیش مارکار، که نامش مریم بود، به ازدواج در می‌آورد. در این دوران، امیراوغلی با پیرم، جاثلیق اجمیادزین، به نامه‌نگاری می‌پردازد. برای نمونه یکی از نامه‌ها را که خطاب به امیراوغلی در ۱۸۲۳م نگاشته شده در اینجا می‌آورم.

● رونوشت نامه جاثلیق (ایروانتسی)^۴ به هوهانس امیرخانین

نامه را با دعای خیر و حمد و ستایش از هوهانس امیرخانین و پسرش، امیرخان، آغاز می‌کند. سپس اعلام می‌کند که نامه مورخ ۱۳ ماه جون در تاریخ ۲۴ اکتبر به دستشان رسیده است و خوشحال

*** ترانه‌سرا، آهنگ‌ساز، نوازنده و خواننده سبکی از موسیقی مردمی.

۱. «که بیشترین اشعار نزد من است» (همان).

۲. اسناد مالکیت مربوط به بوروار را امیرخان، فرزند امیراوغلی، پدر بزرگ بنده، می‌سوزاند. شاید، به این دلیل که فرزندان و نوه‌هایش روزی به خاطر میراث به جا مانده او را در زحمت و دردسر بیاندازند» (همان).

۳. «امیراوغلی اسناد و مدارک گذشتگان خود را به پسرش هوسپ می‌سپارد» (همان).

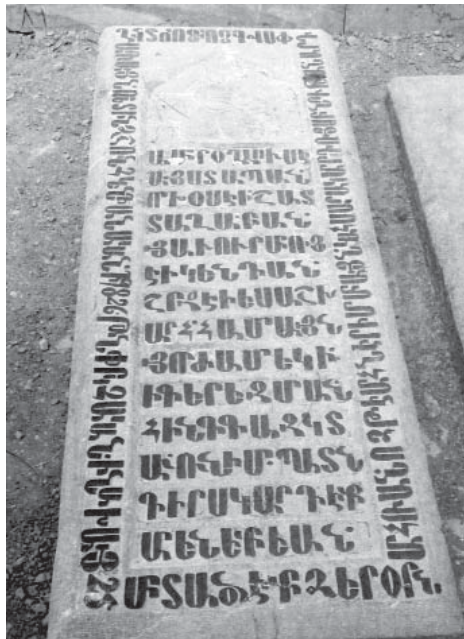
۴. پیرم اول زوراگفتسی (۱۸۰۹-۱۸۳۰م) جاثلیق وقت.

از اینکه او در سلامتی کامل به سر می‌برد و توسط اسقف اعظم کاراپت خلعتی^۱ را به عنوان هدیه برایش می‌فرستد و می‌نویسد: اگر از پسر عزیزتان، آقا هوسپ خان، خبری دارید ما را نیز با خبر نمایید و اضافه می‌کند با اینکه از طریق معلم روحانی، توماس، به او نامه نوشته‌ایم اما تا کنون جوابی نگرفته‌ایم. سلام و درود ما را به پدر زن پسرتان، امیر خان، کشیش مارکار در کاراپتیان و برادرانشان، کشیش ابراهیم و هاکوپ و خانواده‌شان برسانید. معلم روحانی، توماس، در باره کشیش مارکار به ما اطلاع داده است خواستیم به او نامه بنویسیم ولی موفق نشدیم...

ارسالی از مجتمع وانک‌های نشان مقدس هاقيات
ماه نوامبر ۱۸۲۳م.

دعاگوی شما جاثلیق ارامنه جهان، بیرم غمگین^۲.

هوهانس امیرخان امیریانس بیشتر اشعارش را به اسم مستعار امیراوغلی و یکی دو تا را به نام غول هوهانس ثبت کرده است. نام امیراوغلی را به صورت نوشته‌ای بر روی کوزه (طبق) چوبین قدیمی دیده‌ام، به این شکل هوهانس امیرخان ه. امیریانس امیراوغلی سال ۱۷۸۷م. امیراوغلی بعد از یک زندگی توأم با رأفت و پاک‌دامنی در ۱۸۲۶م در ۸۲ سالگی دارفانی را وداع گفته و این شعر را بر سنگ قبرش باقی می‌گذارد.



قبر امیر اوغلی

این گور امیراوغلی است

شعر زیاد سروده‌ام در این چند روز زندگی‌ام
تمام دنیا را گشته‌ام و اکنون، در اینجا خفته‌ام
پنج گز کتان پوشیده‌ام.

شعرم بخوانید بر همه و به فکر روزگارتان

باشید

مرگ مال من نیست تنها، عاقبت هر انسان

است

کنون، از اینجا باز می‌گردم به سوی کسی که

به من زندگی داد.

به تاریخ ۱۸۲۶م.»

من و آوو امیرخانیان ماه‌ها در پی

یافتن گور عاشیق امیراوغلی در آرامگاه

ارمنیان جلفای اصفهان بودیم تا اینکه سنگ

شکسته‌ای را یافتیم که از زیر تلی از خاک

سر برون آورده بود. سروده‌ای را که بر روی

۱. «خلعت یا جبه، عبائی که تکه‌ای از آن را دیده‌ام، بافته شده از ابریشم ضخیم به رنگ آبی و منقوش به گل‌های زربافت و همراه آن چوبدستی نقره‌کوب به احترام دوران پیری» (همان).

۲. نامه مذکور خلاصه شده، (مترجم)

آن سنگ نقش بسته بود خواندیم و قبر را مرمت کردیم. عاشیق امیراوغلی پایه‌گذار شعر طنزآمیز در ادبیات ارمنی ایران بود. از اشعار معروف او می‌توان به ترانه عروس و مادر شوهر و ترانه دو زن برادر اشاره کرد. او مسائل اخلاقی و اجتماعی را به صورت تمثیلی مطرح می‌ساخت، مانند شعر گوسفند و درخت مو و بیشتر اشعار خود را با لهجه اصیل جلفایی با همراهی تارش نغمه‌سرای می‌کرد. زندگی‌نامه او در دانشنامه بزرگ ارمنستان گواه بر سندیت این قبراست. با این تفاوت که تاریخ تولد او در این دانشنامه ۱۷۴۰ م ثبت شده که باید به صورت ۱۷۴۴ م تصحیح شود. نکته مهمی که در اینجا آشکار شد و تاکنون بر همگان پوشیده بود این است که عاشیق امیراوغلی پدر آقا هوسپ امیریان است، تاجری که در هند شرقی (اندونزی) ثروتی هنگفت اندوخت و آرزو داشت که سرزمین پدری خود^۱ را از تزار روسیه خریداری کند.^۲

بخش سوم: نسل تاجر

ادامه دفتر:

«پنج دختر هوهانس امیرخان امیریانس (امیراوغلی)»

دختر بزرگش، آنا، با آندریاس ازدواج می‌کند و صاحب سه پسر می‌شود به نام‌های کاراپت، بارسق و بوقوس و به شهر جاوه (در اندونزی) مهاجرت می‌کنند. یکی دو نفر از بازماندگان آنها، که اکنون دیگر هلندی هستند، باید در قید حیات باشند.

دختر دومش، هرپسیمه، با ماردیروس نامی ازدواج می‌کند و صاحب دو فرزند پسر به نام‌های گالستان و اودیک می‌شود و اینها هم به هندوستان مهاجرت می‌کنند. دختر سومش، مریم، از شوهر اولش صاحب پسری به نام یغیازار می‌شود و از شوهر اخیرش پسری به نام مانوک بارسقیان. دختر چهارمش، مریم جان، با ماردیروس در وسکانیان ازدواج می‌کند و صاحب دو پسر می‌شود به نام‌های سرکیس و ست که ست به جاوا مهاجرت می‌کند. دختر پنجمش، واروارا، با گورگ آبکاریانس ازدواج می‌کند و صاحب شش فرزند پسر می‌شود به نام‌های، گابریل، میکائل، استپانوس، سیمون، قازار و ورتانس. قازار کشیش می‌شود و نامش به در قازار تغییر می‌کند.

هوسپ فرزند ارشد هوهانس امیرخان امیریانس (امیراوغلی)

هوسپ در سن هیجده سالگی به اتفاق پدرش، امیراوغلی، به بوشهر می‌رود و به تنهایی عازم هندوستان می‌شود و بعد از مدت زمان کوتاهی، به شهر جاوه، سپس، به بندر سمارانگ نزد تاجر ارمنی بنام

۱. منظور سرزمین قراباغ است.
۲. تحقیقات میدانی مؤلف.

آقا(کوبول؟)^۱ می‌رود. خیلی سریع در حرفه تجارت پیشرفت کرده و شخصاً به تجارت می‌پردازد و صاحب ثروت کلانی می‌شود که بیشتر آن را اموال غیر منقول تشکیل می‌داد. سپس، صاحب شش تا هفت کشتی می‌شود که تنها اجناس او را جا به جا می‌کردند و تقریباً تمامی کارگران و ملوانان کشتی ارمنی بودند. در خانه‌اش به روی همه باز بود و از همه پذیرایی می‌کرد، به خصوص ارمنیان اهل ارمنستان که نزد او می‌آمدند با دست پر و هدایای فراوان راهی کشورشان می‌شدند و دعای خیرشان را نثار او می‌کردند. صندوق کمک‌های مالی او همیشه به روی اجمیادزین باز بود (در آن زمان کلیسای اجمیادزین تحت فشار دولت‌های ایران و روسیه تزاری باج و خراج می‌داد و روز به روز مقروض‌تر می‌گشت). در جنگ ممالک هلند و هند او تقریباً تمامی مخارج جنگ را به هلند قرض داد و کشور هلند با قول‌های زیادی که می‌داد، باز پرداخت این قروض را به تعویق می‌انداخت. نام او به زبان انگلیسی معروف است به ژوزف یوهانسن.^۲ در این گیرودار، روس‌ها قسمتی از خاک ارمنستان را اشغال کردند و استقلال ارمنستان، که روسیه تزاری قول آن را داده بود، بر باد رفت.

آقا هوسپ خان، که در دیار شرق دور دست به سر می‌برد و آرزوی استقلال مملکت کهن خود را در سر می‌پروراند، فرصت را غنیمت شمرده و خواست با پرداخت پول هنگفت آن را به دست آورده و به موطن اصلی‌اش باز گردد. به این منظور در ۱۸۲۹م نامه‌ای به اسقف نرسس آشتارا کتسی (که در ۱۸۴۲م به درجه جاثلیقی رسید) با این متن می‌نویسد:

● نامه^۳ از سوی هوسپ ه. امیریانس به اسقف نرسس پنجم^۴

ارزش‌های روح متعال شما، عشق بیکران شما نسبت به میهن‌مان، بلاغت فکری شما در انجام کارهای بزرگ در طول سالیان دراز و آن خدمات بزرگی که در حق قوم ما انجام داده‌اید از خیلی وقت‌ها پیش دل‌هایمان را در این کشور دور دست شکوه و جلال بخشیده‌اید. با احساس احترام عمیق نسبت به آن حضرت‌عالی دیر زمانی است که من آرزو داشته‌ام کتباً احساس قلبیم را برای شما بر زبان آورم ولی متأسفانه تا امروز این فرصت را نیافته‌ام.

اکنون با نامه‌ای که آن حضرت‌عالی برای من، که یک ارمنی ساکن هندوستان هستم، نوشته‌اید و در آن به تفصیل از خوشبختی و سرور ملت‌م در وضعیت کنونی یاد کرده‌اید باید اذعان کنم که آرزویم برآورده شده و آن خبرهای شیرین ما را به وجد آورده است. اکنون، ما از گذشتگان خود خوشبخت‌تریم زیرا ما این افتخار را یافتیم که عزیزترین چیزها، یعنی آزادی وطنمان، را ببینیم. بنابراین، وظیفه مقدس خود می‌دانیم که احساسات عمیق و حق‌شناسی همیشگی خود را نثار تزار روسیه نماییم، کسی که با شهادت سرزمین دیرینه ما را آزاد کرد. ملت ارمنی از صمیم قلب و با دعای خیرش سلامتی و طول عمر زیاد برای آن تزار خیرخواه را از خداوند متعال خواستار است. نیکولای کبیر اولین پادشاهی است که در سرزمین آارات برای ملت‌م صلح و آزادی به ارمغان آورد.

۱. در متن اصلی ناخوانا بود. (مترجم)

2. Joseph Johannes

۳. بر گرفته از: الکساندر یریتسیان، کلیسای کاتولیکوس ارمنیان جهان وقف‌دار در قرن نوزدهم (تفلیس: بی‌نا، ۱۸۹۵م)، ص ۵۰۷. تاریخ نامه ۱۲۰ اکتبر ۱۸۲۹م از شهر سامارانگ (اندونزی) است. این نامه را یریتسیان از روسی به ارمنی ترجمه کرده و اصل نامه، که به زبان ارمنی است، تاکنون پیدا نشده است!

۴. نرسس پنجم آشتارا کتسی (۱۸۴۳-۱۸۵۷م) جاثلیق وقت.

صاحب مقدس، از شهر قزلار یک نفر هم‌طایفه، دانشمندی محترم، به نام گورک ملیک سدکیان خوبیانس، نامه‌ای به من نوشته و در آن تاریخچه شجره‌نامه‌ام را از آغاز گردآوری کرده است اما به خاطر اینکه اطلاعات کافی در این زمینه نداشته است من برای او اطلاعات تکمیلی فرستادم و جزئیات دقیقی از موقعیت مقام و منصب‌هایی که گذشتگان من در ایران و ارمنستان داشته‌اند به آن افزودم. در ضمن، افتخار دارم به عرض آن حضرت تعالی برسانم که این اطلاعات اضافی را مشاهده فرمایید و با وساطت عالی جناب از آقای خوبیان بخواهید که طایفه مرا تأیید نماید و به ثبت حاکمیت برساند و اطلاعات دقیقی هم در مورد سرآغاز پیدایش من از این قوم کهن و هم درباره شجاعت‌های گذشتگان من جمع‌آوری نماید و همه آنها را سریعاً به اطلاع من برساند زیرا که در تاریخ ماه نوامبر ۱۸۳۰م سال آینده قصد دارم با کشتی شخصی باربری‌ام به منظور امر مهمی که با پادشاه هلند دارم عازم آن مملکت شوم و زمانی که کارهایم را به اتمام رساندم و کشتی‌هایم را به هندوستان فرستادم از پادشاه هلند معرفی نامه‌ای بگیرم و به روسیه بیایم و این افتخار را داشته باشم که به حضور تزار کبیر برسم. سپس، از آنجا به سوی ارمنستان و بعداً، مستقیم عازم هندوستان شوم. به این ترتیب، اگر برنامه‌ام با موفقیت پیش برود، این فرصت را خواهم یافت که بعضاً هم‌وطنانم را تسلی دهم، به خصوص، کسانی را که در تهیدستی و فقر به سر می‌برند.

به همین دلیل از حضرت تعالی تقاضامندم قبول زحمت فرموده اطلاعات فوق‌الذکر را هرچه زودتر به سرانجام و تأیید رسانده و همه آنها را به دست برادر امیرخان هوهانس امیرخانیان در شهر بصره برسانند. او نیز به فوریت به دست بنده خواهد رساند و برای اینکه من مایلم این اطلاعات را با خود به اروپا بیاورم لذا خواهشمندم دستور فرمایید آن را به زبان ارمنی و روسی مکتوب نمایند.

همچنین، تقاضامندم به گونه‌ای مختصر توضیح دهید که ارمنه روسیه، گرجستان و ارمنستان در چه وضعیتی زندگی می‌کنند، تعدادشان چند نفر است و در چه موقعیتی قرار دارند. همین طور مایلم بدانم که روسیه درباره ملت ما چه می‌اندیشد. آیا باید با تسلط بر ما حکومت کند یا آن را به صورت سرزمینی جدا از کشورش استقلال دهد و در آخر نسبت به وضعیت ملت ما چه نظری دارد. با دادن این اطلاعات شما مرا بی‌اندازه مدیون خود خواهید کرد. در خاتمه، مخلصانه به شما قول می‌دهم که در نظر دارم اگر امکان‌پذیر باشد، سرزمین‌های آبا اجدادی‌ام را بخرم، یعنی قراباغ و منجمله سرزمین پایداکاران را، یا اینکه برای حکمرانی بر آنها مالیات مشخصی بدهم زیرا که از دست دادن این سرزمین‌های خودی برای من بیش از اندازه حساس است.

به نام خداوند رحیم به شما این اطمینان را می‌دهم که در اینجا من به شکر خدا از هیچ چیزی کم و کاستی ندارم. محترم‌م و اسمم به نیکی یاد می‌شود. من به یاری بخت از ثروت هنگفتی برخوردار شده‌ام، زمین، کشتی، ساختمان، همه چیز به اندازه کافی دارم اما تمامی این هدایای بخت آورده مرا تسلی نمی‌دهند وقتی که فکر می‌کنم مملکت عزیزم در چه وضعیتی است و بعضی از هم‌وطنانم با چه مشقت و بینوایی در آن زندگی می‌کنند. به همین دلیل، آرزوی بزرگم این است که قسمتی از ثروتم را برای بهبود وضعیت هم‌وطنانم به آنها ببخشم. اگر اهدافم واقعیت یابند، من با خانواده و دارایی‌ام به ارمنستان می‌آیم و تا توان دارم به نفع هم‌وطنانم بهره می‌جویم طوری که درآمد سالانه‌ام می‌تواند چهار یا پنج لاک روپی^۱ باشد چه من در قید حیات باشم و یا نباشم. فقط، یکی از املاکم به تنهایی

۱. «معادل تقریبی ۵۰۰,۰۰۰ روبل» (ا.ا).

مقدار زیادی شکر و قهوه می‌دهد، چه رسد به زمین‌های دیگر که هر سال درآمد هنگفتی از آنها عاید می‌شود. به لطف الهی من در اینجا همسان یک سلطان حاکم زندگی می‌کنم. تنها عشق به وطن و دوری از آن است که مرا می‌آزارد. امیدوارم خداوند متعال در اجرای اهداف نیکوی من یاری‌رسان خواهد بود. در هر صورت، من همه چیز را در اختیار نظریات خیرخواهانه شما می‌گذارم و آماده‌ام به مشورت‌های شما گوش فرا دهم و هر چیزی را که شما صلاح بدانید انجام وظیفه نمایم.

سپس، الکساندر بریتسیان در کتابش اضافه می‌کند که:

این نامه امیرخانیان به انضمام نامه‌های دیگری از هندوستان که به نام نرسس خطاب شده‌اند بعد از طی مسیری طولانی ابتدا به تفلیس و سپس، به آدرس بسارابیا ارسال می‌شوند. نرسس نامه امیرخان (یان) را به پترزبورگ نزد خاچاطور آقا لازاریان^۱ می‌فرستد و او آن را به زبان روسی ترجمه نموده و به استحضار رئیس ژاندارمری شهر بنکندورمین می‌رساند که در ۳ دسامبر ۱۸۳۰م پاسخ نامه را با مضمون ذیل دریافت می‌کند:

نامه آقای امیرخان (یان) را که ساکن سامارانگ است و خطاب به جاثلیق نرسس نوشته شده با ترجمه روسی به من تحویل دادید. این باعث خوشوقتی است که با تابعیت محض از دستور جناب عالی آن را به پادشاه^۲ گزارش نمایم با این گمان که سکونت چنین شخص محترم و ثروتمندی در ارمنستان، که تحت حاکمیت روسیه است، می‌تواند فواید اساسی و مهمی را برای مملکتش به بار آورد.

اعلیحضرت در جواب وقتی که دید آقای امیرخان (یان) قصد دارد به اینجا بیاید با این امید که به حضور اعلیحضرت شرفیاب شود و اطلاعاتی چند راجع به روسیه داشته باشد لطف کرد و با رحمت بی‌کرائش چنین پاسخ داد: بگذار تا او به اینجا بیاید. وقتی او را ملاقات کردم اطلاعاتی را که او لازم دارد من شخصاً به او می‌دهم.

لازاریان این پاسخ تزار را به اطلاع نرسس رساند و خواست که از امیرخان (یان) دعوت به عمل آورد تا او به پترزبورگ بیاید اما اینکه بعد چه اتفاقی افتاد و چرا امیرخان (یان) نیامد بر ما معلوم نیست. تنها یک چیز روشن است و آن اینکه تغییر چند نکته قانونی در امر تابعیت و اقامت ارمنیان هندوستان در ارمنستان با مشکلاتی روبه‌رو شد و آنها را اقناع نکرد.

هوسپ ه. امیرخانیان با دختری به نام الینا اهل آلمان ازدواج می‌کند. در سال‌های آخرین زندگی‌اش، با بدبیری مواجه می‌شود و چند تا از کشتی‌هایش غرق می‌شوند. یکبار هم کشتی با طوفانی سهمگین مواجه می‌شود و از وحشت و اضطراب زیاد دچار بیماری سل شده و بدرود حیات می‌گوید و آرزوهای خیرخواهانه و ملی‌گرایانه‌اش را با خود به گور می‌برد. هوسپ امیرخانیان تا سال ۱۸۲۳م صاحب هفت فرزند بود به نام‌های کورنلیوس، داوید، هاکوپ، هوهانس، جانسن و مریم (ترز) و در سال‌های بعد از ۱۸۲۳م، صاحب پسری می‌شود به نام یغیالت ... لیوموته^۳؟ دو پسرش به اروپا می‌روند. یکی از آنها، که می‌خواهد به اهداف پدرش جامعه عمل ببوشاند (شاید جان) تلاش و کوشش

۱. خاچاطور ه. لازاریان (یغیازاریان) (۱۷۸۹-۱۸۷۱م) از رهبران جنبش آزادی‌بخش و فرهنگی ارمنیان که نقشی مهم در الحاق ارمنستان شرقی به روسیه داشت. لازاریان‌ها از خانواده‌های سرشناس جلفای نو بودند که به روسیه مهاجرت کرده بودند.

۲. تزار نیکلای اول (۱۷۹۶-۱۸۵۵م) که از ۱۸۰۱م پادشاه روسیه بود.

۳. در متن اصلی ناخوانا بود. (مترجم)

فراوانی به خرج می‌دهد اما موفق نمی‌شود. دل‌سرد و ناامید شده و از طریق شهر زیتون به ترکیه عثمانی و سپس، به (اسکندر...؟)^۱ رفته اما بعد به کجا می‌رود نامعلوم است. تمامی اموال غیر منقول یکی از آنها اکنون نیز در شهر جاوه یا برجاست که شاید الآن به ثروت هنگفتی تبدیل شده است. آیا چه کسی از این ثروت بهره خواهد برد؟ خدا می‌داند. بر ما معلوم نیست که آیا از پسران باقی مانده در جاوه زن یا وارثی به جا مانده است یا خیر؟

در سال‌های ۱۹۰۰-۱۹۱۶م، که در جاوه به سر می‌بردم، تحقیقات زیادی برای یافتن ورثه‌ای از هوسپ ه. امیرخانیان انجام داده‌ام ولی موفق نشده‌ام و اگر هم کسانی وجود داشته‌اند، با ازدواج با اقوام دیگر طایفه‌شان منقرض شده است و دیگر گذشتگان خود را نمی‌شناسند. در جاوه، هنوز هم وارثان مهاجران قدیمی باقی مانده‌اند که با ازدواج با دیگر اقوام قوم و ملیتشان را فراموش کرده‌اند و این سنت نامیمون تاکنون نیز تقریباً در بین ارمنیان اهل هند جاوه باقی است.

در اینجا لازم است بر اساس تاریخ‌نویسی‌های موجود و اطلاعات نو یافته به تحلیلی تطبیقی از روایت‌های مربوط به ثروتمندترین ارمنی زمانه خود، یعنی آقا هوسپ امیرخانیان، بپردازیم. مورخ مشهور، آرشاک آلبویاجیان، در کتاب پراکندگی ارمنه در اقصا نقاط جهان، از ابتدای قرن سیزده تا قرن بیستم^۲ به اشتباه مرگ او را در ۶۳ سالگی (۱۷۷۱-۱۸۳۴م) اعلام کرده. همچنین، گئورگ زاکاریان، که معلم سرخانه فرزندان آقا هوسپ بود، در کتابی منتشر شده در کلکته، به زبان ارمنی قدیم به نام آشنایی با جاوه و جزایر بی‌شمارش در هند شرقی، تحت حکومت کشور هلند^۳ مرگ او را در ۵۳ سالگی و به تاریخ ۱۸۳۴م دانسته.^۴ اما مجله معتبر اخبار جاوه^۵ مورخ ۲۵ مارس ۱۸۳۵م، که منبعی موثق است و در شهر سمارانگ به زبان هلندی انتشار می‌یافت مرگ او را در ۵۶ سالگی و در ۲۲ مارس درج کرده.^۶ بنابراین، تاریخ صحیح تولد و مرگ او را باید ۱۷۷۸-۱۸۳۵م دانست.

آقا هوسپ در هجده سالگی از بوشهر به هند سفر می‌کند و پس از مدتی به هند شرقی می‌رود که تحت نفوذ پادشاهی هلند بود و در آنجا به تجارت می‌پردازد. اما چرا هند شرقی؟ در ادامه به اختصار به تاریخچه تجارت ارمنیان در هند شرقی و علل مهاجرت آنان اشاره می‌کنیم.

۱. در متن اصلی ناخوانا بود. (مترجم)

۲. آرشاک آلبویاجیان، پراکندگی ارمنه در اقصا نقاط جهان، از ابتدای قرن سیزده تا قرن بیستم (قاهره: بی‌نا، ۱۹۶۱).

۳. گئورگ زاکاریان، آشنایی با جاوه و جزایر بی‌شمارش در هند شرقی، تحت حکومت کشور هلند (کلکته: بی‌نا، ۱۸۵۲).

۴. ه. ایرازک (هاکوپ در هاکوپیان)، تاریخچه نشر چاپ ارمنیان هندوستان (آنتیلیاس: بی‌نا، ۱۹۸۶م)، ص ۳۸۵.

5. *Javisch Courant*
6. www.imexbo.nl

اولین تاجر ارمنی هند شرقی، خوجا سولیمان، در شهر ماکاسار بود. احتمالاً وی از ارمنیان جلفای نواصفهان بود که از دیرباز در آمستردام هلند، مشغول تجارت بودند. در نیمه اول قرن هیجدهم میلادی، چند ارمنی از شهر مدرس هند ابتدا به مانیلا و سپس به جاوه مهاجرت کردند و ساکن باتاویا شدند. علت این مهاجرت را باید اول در فشارهای انگلیس‌ها دانست و دوم در طبیعت بکر هند شرقی که سرشار از منابع طبیعی بود و اندک اندک بازرگانان ارمنی را به خود جلب کرد. به این ترتیب، مهاجرت بازرگانان ارمنی به اندازه‌ای افزایش یافت که شرکت هند شرقی هلند در ۳۱ مارس ۱۷۴۷م رسماً به ارمنیان مجوز شهروند آزاد اعطا کرد که حقوقی برابر با اروپاییان داشتند. این امتیاز اقتصادی، سیاسی و فرهنگی سبب شد که بیشتر بازرگانان ارمنی هند به هند شرقی مهاجرت کنند و بیشتر آنان در شهرهای جزایر بزرگ جاوه و سولاوس مستقر شوند. در ۱۷۸۱م، از بازرگانان مشهور، هوهانس شریمان، مانوک هاکوپیان و وارطان گاسپاریان، به باتاویا آمدند. آنان از ایران موم مصنوعی (برای چاپ بر روی کتان)، آرد، خرما، روغن و گلاب وارد می‌کردند و صادرات آنها قهوه، شکر، انواع صمغ، ادویه و تریاک بود. حمل و نقل اجناس به وسیله کشتی‌های بادبانی هلندی صورت می‌گرفت که ۱/۵ الی سه ماه طول می‌کشید تا به بندر بوشهر برسند.

آقا هوسپ در ۱۸۱۳م با دختری آلمانی به نام هلنا هاکوبا هرویش (۱۷۹۶-۱۸۴۰م) ازدواج می‌کند. بر اساس اطلاعات جدید به دست آمده (۲۰۱۵م) شمار فرزندان آقا هوسپ، که بیشتر با شهروندان هلندی وصلت کرده‌اند، به یازده تن می‌رسد^۱ اما در مورد ثروت هنگفت آقا هوسپ باید گفت که علت آن را عمدتاً باید در تجارت تریاک جست و جو کرد. البته، او مجوز این تجارت را از دولت هلند دریافت داشته بود. برای خواننده امروزی، تجارت رسمی تریاک عجیب به نظر می‌رسد اما در آن زمان چنین تجارتی پیگرد قانونی نداشت بالعکس، تشویق هم می‌شد زیرا در طب آن زمان از تریاک به منزله مسکنی قوی استفاده می‌شد. در قرن نوزدهم میلادی در اروپا، «سالن‌های تریاک» تأسیس شد، که در آنها تریاک با قیمتی هنگفت و به صورت رسمی به مصرف‌کنندگان ارائه می‌شد.^۲

1. www.imexbo.nl

۲. خاچاطور دادایان، «در نظر دارم با ثروتم سرزمین پدری‌ام، قره باغ و پایداکاران، را بخرم»، ایراتس (۱۰ ژوئیه ۲۰۱۵) (www.irates.am)

براساس نوشته گئورک زاکاریان، در ۱۸۲۶م وقتی هلندی‌ها امتیاز فروش تریاک را، که متعلق به هوسپ امیرخانیان بود، لغو کردند، ثروت وی رو به کاستی نهاد و ورشکست شد. سؤال مهمی که در اینجا مطرح می‌شود این است که پس چگونه آقا هوسپ در نامه معروف خود به نرسس آشتاراکتسی، در ۱۸۲۹م، می‌خواسته سرزمین پدری خود را با ثروت بی‌کرانش از تزار روسیه بخرد؟ در پاسخ به این سؤال و در مورد ثروت واقعی او هانس بورس^۱ مطالعات فراوانی در تارنمای خانوادگی خود صورت داده است. او به چگونگی تأسیس اولین بانک جاوه پرداخته که در ۱۸۲۸م در شهر باتاویا به وسیله شرکت هند شرقی ایجاد شد و توسعه یافت و به این نتیجه می‌رسد که حدود ۱/۳ سهام این بانک متعلق به آقا هوسپ بوده و نقدینگی او به تنهایی به پنج میلیارد انا (معادل ۱/۱۶ روپیه هند) می‌رسیده. علاوه بر آن، او مقادیر فراوانی طلا، سنگ‌های قیمتی، سکه‌های طلای ونیزی، اوراق قرضه و غیره - بدون در نظر گرفتن ارزش املاک و منقولات دیگر- داشته. پس باید اذعان داشت که او ثروتمندترین فرد ارمنی زمانه خود بوده. آشکار است که هوسپ امیرخانیان در زمان خود از چنان منزلتی برخوردار بود که به راحتی به دربار پادشاه هلند، ویلهلم اول، شرفیاب می‌شد و حتی شکی به خود راه نمی‌داد که نیکلای اول، تزار روسیه، او را خواهد پذیرفت. اما انگیزه‌های که او را واداشت تا آن نامه معروف را بنویسد الحاق ارمنستان شرقی به روسیه در ۱۸۲۷م بود به ویژه اینکه جاثلیق نرسس آشتاراکتسی از ثروتمندان ارمنی در جهان، به ویژه ارمنیان هند، که بیشتر آنان اهل جلفای اصفهان بودند، دعوت به عمل آورده بود که به ارمنستان روند. اما آقا هوسپ پس از نوشتن نامه معروف خود، در ملاقات با تزار روسیه، درباره چه مسائلی باید گفت و گو می‌کرد؟ آیا دعوت‌نامه تزار روسیه به او نرسید؟ این معما تاکنون بی‌پاسخ مانده است. پس از مرگ آقا هوسپ، او را در گورستان ارمنیان شهر سمارانگ به خاک سپردند. پیش‌تر زمین این گورستان به یک بازرگان چینی فروخته شده

1. Hans Boers

متولد ۱۹۴۳م در اندونزی. پدر و مادر او در زمان اشغال اندونزی به دست ژاپنی‌ها، زندانی شدند. پدرش را در ۱۹۴۴م از دست داد و مادرش نیز در ۱۹۴۶م در اردوگاه تبعیدی‌ها درگذشت. هانس در شرایطی فوق‌العاده دشوار با خواهرش به یتیم‌خانه سوربایا، که خاله‌اش رئیس آنجا بود، منتقل شد. در ۲۴ سالگی به هلند رفت و هم‌اکنون، ساکن شهر دوردرخت است. وی از نسل دختری آقا هوسپ است. دختر هوسپ، آنا (Anna Johannes) (۱۸۳۱-۱۸۷۴م)، با ژنرالی هلندی به نام تیمن کورنلیس یوهانس کروون ازدواج کرد و صاحب دو دختر به نام‌های، لاورا الرنورا و کورنلیا النا شد. لاورا با هولیوس بورس، که در سال‌های ۱۸۹۴-۱۸۹۸م استاندار کالیمانتا بود، ازدواج کرد. اما لاورا خیلی زود درگذشت و پس از او، هولیوس با خواهر لاورا، کورنلیا النا (۱۸۵۴-۱۹۰۴م) ازدواج کرد. هولیوس و کورنلیا النا، پدربزرگ و مادر بزرگ هانس هستند. او در سایت خانوادگی خود (www.imexbo.nl) به طور کامل به شاخه هلندی آقا هوسپ امیرخانیان پرداخته و اطلاعات دقیقی ارائه کرده است.

بود با این شرط که در حفظ و حراست آن بکوشد. پس از یک قرن، در ۱۹۳۰م، زمانی که دیگر بازرگان چینی در قید حیات نبود و از مدت‌ها قبل سمارانگ از ارمنیان ساکن در آن تهی شده بود، این آرامگاه به خرابه‌ای تبدیل شد. تنها عکس به جای مانده از آرامگاه آقا هوسپ را هانس بورس کشف کرده و در تارنمای خانوادگی خود قرار داده است.

آقا هوسپ سرزمین پدری خود را ندیده و حتی آنجا متولد نشده بود اما از آنجایی که آن سرزمین به اجدادش تعلق داشت پس متعلق به او نیز بود. این چه نیروی سحرآمیزی بود که او را مجذوب سرزمین آبا و اجدادی‌اش کرده بود؟ او ثروتی بی‌حد داشت و از لذایذ مادی زندگی بهره می‌برد اما در نامه‌اش نوشت: «تنها عشق به وطن است که مرا می‌آزارد». آقا هوسپ میهن پرستی بزرگ بود.^۱

اما دربارهٔ تنها برادر کوچک‌تر آقا هوسپ، امیرخان، که در ایران باقی ماند و خدمات فراوانی به خلیفه‌گری جلفای نو کرد، متأسفانه نویسنده کتاب تاریخ جلفای نو، در این ارتباط اطلاعات در خوری ارائه نکرده. از جمله خدمات وی باید از وام ۵۴۰ تومانی آقا کاراپت گریگور صرافیان، ملک‌التجار مشهور روسیه در تهران، یاد کرد،^۲ که قرار بود با وساطت امیرخان در کلیسای وانک جلفا مدرسه‌ای بگشاید که در آن زبان‌های ارمنی، روسی، فرانسه، فارسی تدریس شود اما به سبب پاره‌ای اختلافات که اسقف تاتاووس با امیرخان داشت این کار به سرانجام نرسید. شاید گرایش امیرخان به مذهب کاتولیک و مسائل سیاسی وقت، سبب این اختلاف بوده باشد.^۳ امیرخان چنان شهرتی داشت، که وقتی ناصرالدین شاه با یک هیئت بلند پایه در ۱۸۳۱م/۱۲۴۷ق به اصفهان آمد، سفیر کبیرهای دولت‌های روسیه و انگلستان به ترتیب در خانهٔ امیرخانین و سیمونیان در جلفای نو سکونت گزیدند.^۴

ادامهٔ دفتر:

«امیرخان فرزند دوم هوهانس امیرخان امیریانس (امیراوغلی)

امیرخان ه. امیریانس، همان طور که قبلاً ذکر کردم، در ۱۸۰۱ م متولد شد. در ۲۰ سالگی، با هم‌دهاتی‌های خود به تجارت می‌پردازد و در ۱۸۲۲م، با مریم، دختر کشیش مارکار در کاراپتیان، ازدواج می‌کند. حدود سال ۱۸۲۹م، به شهر بصره می‌رود و با تأسیس تجارتخانه‌ای به کارهای برادرش

۱. دادایان، همان.

۲. در هوهانیان، همان، ص ۵۹۲.

۳. همان، ص ۳۳۸ و ۳۶۵.

۴. همان، ص ۵۶۰.

آقا هوسپ خان کمک می‌کند. در اواخر ۱۸۳۱م، به سامارانگ (جاوه) می‌رود. برادرش به امیرخان پیشنهاد می‌کند که خانواده‌اش را به جاوه انتقال مکان داده و قراردادهایی را که او با دولت در زمینه کارخانه‌های شکر دارد بر عهده بگیرد و مشغول شود. امیرخان با فروتنی پیشنهاد برادرش را نمی‌پذیرد (شاید از انقراض خانواده‌اش در آینده نگران می‌شود) و بعد از چند سالی اقامت در آنجا، ابتدا به بصره (می‌رود) و سپس، در جلفای اصفهان ساکن می‌شود. بعد از ۱۸۴۱م، با شهرهای مختلف مشغول تجارت می‌شود. با قسطنطنیه به تجارت باباکوهی (تنباکو قلیان) و صادرات خشکبار تا ۱۸۵۵م ادامه می‌دهد تا اینکه در مقابل توطئه‌های دشمنانش تاب مقاومت نمی‌آورد و کارش را تعطیل می‌کند. زیرا خیلی از بدهکارانش با قسم‌های دروغین بدهی‌هایش را انکار می‌کنند و مالش را بالا می‌کشند. جاثلیق وقت همیشه از دشمنان امیرخان طرف‌داری می‌کند، به رغم آن همه خوبی‌هایی که امیرخان انجام می‌دهد. منجمله زمانی که طلبکاران کلیسا با گرفتن طناب زنگ‌های کلیسای وانک از به صدا در آمدن آنها جلوگیری می‌کردند او جبران خسارت می‌کند و با پرداختن قرض‌ها آنها را نجات می‌دهد. البته، اینها تمام به خاطر این بود که امیرخان در این اواخر به کلیسای کاتولیک‌های ارمنی گرویده بود. هاروتیون در اوهانیان،^۱ در کتاب تاریخ جلفای اصفهان درباره طایفه امیریان اشاره‌ای خیلی کوتاه، ساده و بیگانه‌وار دارد. او در صفحات ۲۲۱ و ۲۲۲ جلد دوم کتابش چنین می‌نویسد:

امیرخان با فریب دادن کشیش ماتووس از او یک نسخه خطی کتاب مقدس به دست آورده و هنگامی که به کلیسای قازار مقدس در ونیز ارسال می‌کند، کشتی غرق شده و کتاب مقدس از بین می‌رود.^۲ این کتاب مقدس به علت اینکه با حروف ارمنی قدیمی نوشته شده بود برای کشیش ماتووس ناشناخته بود و برگ‌هایی از آن را به وسکان نابینا می‌فروشد که او هم آن را به کمانچه‌اش می‌چسباند (ویلون قدیمی ایرانی که سه سیم دارد). روزی هم در جشنی که نوازنده آن وسکان نابینا بود، امیرخان به وسکان سفارش می‌دهد که از این نوشته روی چرم هرچه دارد به خانه‌اش بیاورد و مزد آن را بگیرد. او جمعاً چهل برگ از این نسخه خطی چرمین را، که از کشیش ماتووس به قیمت ارزان خریداری شده بود، به قیمت خوبی به امیرخان می‌فروشد. امیرخان مابقی صفحات را با چرب کردن جیب کشیش از او می‌خرد. حال سؤال این است که آیا امیرخان که از کتاب ملی قدیمی حفاظت کرده و آن را نجات داده یک عمل کلاهبرداری صورت داده است که مؤلف کتاب تاریخ جلفای اصفهان از آن یاد می‌کند؟ بالعکس این کتاب مقدس مورد اشاره مورخ نه به وانک قازار مقدس فرستاده می‌شود و نه در دریا غرق می‌شود. در نامه‌ای در سال ۱۸۴۵م، که از لبنان ارسال شده، اطلاع می‌یابیم که این کتاب مقدس به شهر رم فرستاده شده و نزد اتحادیه روحانیان کلیسای آنتونیان سپرده می‌شود.^۳

۱. هوهانیان. وی در آن زمان منشی اعظم کلیسای وانک بود. (مترجم)

۲. همان، ج ۲، ص ۲۲۱ و ۲۲۲.

۳. این نسخه خطی انجیل، متعلق به قرن دهم میلادی، در والتر ارت گالری، در بالتیمور امریکانگهداری می‌شود و نام آن در کتاب فهرست کتاب‌های خطی (ارمنیان قرون وسطی در امریکا، تألیف اودیسی سانجیان، آمده است. (مترجم)

Avedis K. Sanjian, *Catalogue of Mediaeval Armenian Manuscripts in the United States* (California: University of California Press, 1976).

در اینجا رونویسی از نامه اصلی را برایتان می آورم :

● نامه از سوی رئیس دیر کاتولیک، ه. دیمتیوس تلزالیان، به امیرخان ه. امیریانس نامه با دعای خیر و درود و ستایش از امیریانس و خانواده وی آغاز می شود و این موضوع به تأیید می رسد که نسخه خطی کتاب مقدس به رم ارسال شده و از امیریانس به عنوان فردی ملی و میهن پرست که این گنجینه را تقدیم کرده است قدردانی می گردد.^۱

۲۰ مه ۱۸۴۵م/ لبنان محل مهر

امیرخان ه. امیریانس شش فرزند پسر و سه دختر داشت. اسامی پسرها هوهانس، مگردیچ، میناس، هوسپ، پتروس و مارکار و اسامی دخترها پری (ماریانا)، یقیسابت و الینه بود. مگردیچ و مارکار در زمان حیات پدر بدون اینکه ازدواج کرده باشند وفات یافتند و پسر دیگرش پتروس، که او هم ازدواج نکرده بود، بعد از فوت پدر و در ۱۹۰۲م دارفانی را وداع می گوید.

امیرخان در چین سفارش تهیه ظروف چینی منقوش از طلا می دهد که بر روی آنها نوشته شده: «آ.ه.آ. ۱۸۳۳م». از این ظروف هنوز به تعداد زیادی نزد وارثانش وجود دارد. چند بیتتی از اشعار امیرخان نیز نزد من می باشد.

امیرخان ه. امیریانس در ۱۸۶۱م به اتفاق فرزندش، هوسپ، به منظور دیدار با هم خویشانانش به جاوه سفر می کند و در ۱۸۶۴م، به جلفای اصفهان بازگشته و بعد از سه سال زندگی، در ۱۸۶۷م وفات می یابد. همسر او، مریم، هم در ۱۸۷۲م دارفانی را وداع می گوید.

سه دختر امیرخان ه. امیریانس

دختر ارشدش، پری (ماریانا)، با گریگور نهاپتیان ازدواج می کند. نهاپتیان در زمانی که زنش جوان بود او را تنها گذاشته و به جاوه می رود و و از زنی که صیغه^۲ کرده بود صاحب سه فرزند می شود و با فریب و حيله زنش را به جاوه آورده و نزد دولت وانمود می کند که این سه فرزند واقعی همسرش، پری، می باشند و بعد از مدت زمانی کوتاه زنش (پری) را دوباره به جلفای اصفهان باز می گرداند. زنش همچون بیوه ای به زندگی ادامه می دهد و با اینکه شوهرش مردی ثروتمند بود اما پول ناچیزی را برای رزق و روزی او می فرستد تا اینکه زنش بدون فرزند در ۱۸۸۱م در ۵۷ سالگی چشم از جهان فرو می بندد.

دختر دومش، یقیسابت، با اسپتانوس پتروسیان ازدواج کرده و صاحب یک فرزند پسر به نام آستواتزادزور (زازان) می شود. شوهرش، بعد از مدت کوتاهی که از ازدواج آنها می گذرد، فوت می کند. سپس، او در خانه پدری اش و تا زمان فوت او زندگی می کند و در ۱۸۷۲م به علت بیماری تیفوس جان می سپارد. پسرش، زازان، به جاوه مهاجرت می کند و در ۱۹۰۲م، در شهر باندونگ وفات می یابد. از او دو پسر در جاوه باقی مانده است. پسر کوچکش زیر چتر خانواده زنش قرار گرفته و هر دو برادر به شغل بازرسی مشغول به کارند.

دختر سومش، الینه، با تاجر ارمنی اهل بغداد به نام الیاز هوسانی ازدواج می کند و صاحب یک فرزند دختر و دو پسر می شود به نام های کاترینه، یوسف جان و رازوق که هر سه در قید حیات نیستند. تنها سه فرزند دختر از رازوق باقی مانده که همگی به جاوه رفته و دو نفر از آنها ازدواج کرده اند.

۱. چکیده نامه. (مترجم)

۲. منظور همسر نامشروع است، کنیز. این زن ها معمولاً از اقوام بومی اندونزی بودند که ازدواج خارجی با آنها رسمیت نداشت و به ثبت نمی رسید.

سه پسر امیرخان ه. امیریانس

فرزند ارشدش، هوهانس آ. ه. امیریانس، در ۲۵ سالگی با دختر گئورک ورتانس به نام مرجان ازدواج می‌کند و صاحب سه فرزند پسر و سه دختر می‌شود به نام‌های مارکار، آودیک، گئورک، آنها، یقیسابت و تاگوهی. هوهانس دوبار به قسطنطنیه و جاوه سفر می‌کند و به علت بیماری تیفوس در ۱۸۷۲م در ۴۷ سالگی وفات می‌یابد. از مارکار دو فرزند پسر به نام‌های هاگوپ (جیمز) و آرام در قید حیات هستند. آنها ازدواج کرده و اکنون، در کلکته زندگی می‌کنند و صاحب چند فرزند هستند. سه دختر مارکار به نام‌های لویزا، روزی و آلیس نیز ازدواج کرده و دارای فرزند می‌باشند. روزی در قید حیات نیست اما از او یک پسر و یک دختر در قید حیات هستند که همگی ساکن کلکته می‌باشند.

پسرش، آودیک، ازدواج کرده و دارای دو فرزند پسر و دختر می‌باشد به نام‌های هوهانس، هوسپ، مریم و واردوهی. دو پسر و دخترش مریم در کلکته زندگی می‌کنند اما دختر کوچکش، واردوهی، نزد والدینش در جلفای اصفهان باقی مانده.

پسرش، گئورک، صاحب یک دختر و سه پسر است که هنوز در قید حیات هستند. دخترش، مری، ازدواج کرده و پسرانش آرتور، لئون و موریس، همگی در کلکته زندگی می‌کنند. دخترش، آنها، با سیمون هاروتیون بابلوکیان ازدواج کرده و پسری به نام هاروتیون به دنیا می‌آورد که در دو سالگی می‌میرد و شوهرش، سیمون، در سامارانگ جاوه فوت می‌کند و آنها سال‌های درازی را به صورت بیوه به زندگی ادامه می‌دهد تا در سال (۴) بدرود حیات می‌گوید.

دخترش، یقیسابت، از شوهر دومش^۲ چهار فرزند پسر دارد به نام‌های آودیک، مگردیچ، الکسیانوس و هوسپ. آودیک ازدواج کرده و همگی ساکن تهران هستند.

دخترش، تاگوهی، با زاکاریا پ. زاکاریا (کرت) ازدواج می‌کند و دارای چهار فرزند پسر و دو دختر می‌شوند. پسرانش، پطروس و سیمون، ازدواج کرده و اولی ساکن استرالیا و دومی ساکن ماکاسار می‌باشند. اما دو پسر دیگرش، مگردیچ و هوهانس و دخترانش، سوفیا و مری، با والدینشان در کلکته زندگی می‌کنند.

پسر سومش، میناس، باید قبل از فرزند چهارم، هوسپ باشد. پدر نویسنده این سطور، میناس، چنین نظری دارد. پسر چهارمش، هوسپ آ. ه. امیریانس، در ۲۶ سالگی با دختر بغوس پطروسیان، تیروهی، ازدواج می‌کند و صاحب سه فرزند پسر و چهار دختر می‌شود به نام‌های امیرخان، مگردیچ، هوهانس (جانی)، مریم، یقیسابت، تاگوهی و کاتارینه. هوسپ سه بار به جاوه مسافرت می‌کند و در ماه آوریل ۱۹۰۲م، بعد از شش روز بیماری، در ۶۳ سالگی بدرود حیات می‌گوید.

پسرش، امیرخان، ازدواج کرده و صاحب دو فرزند پسر و دو دختر به نام‌های ادوارد، هوسپ، واردوهی و فلومینا می‌شود که دو دخترش ازدواج کرده‌اند.

پسر دیگرش، مگردیچ، با یک دختر ارمنی ازدواج کرد و بدون اینکه از خود فرزندی به جا گذارد در سن جوانی دار فانی را وداع گفت. پسر دیگرش، هوهانس (جانی)، در جاوه با یک دختر هلندی ازدواج کرد و دارای چهار فرزند است به نام‌های ادوارد، مگردیچ، مریم و روزی.

۱. در متن اصلی ناخوانا بود. از این رو، سال دقیق درگذشت او معلوم نیست. (مترجم)
 ۲. «شوهر دوم یقیسابت، کاراپت در هوهانس می‌باشد (صابون ساز)» (آ.ا.).

دخترش، مریم، با گریگور در بغوس عهد زناشویی بسته و صاحب فرزندان است. دختر دیگرش، یقیسابت، با مارتیک فرنچیان (اهل تبریز) ازدواج می‌کند. مارتیک در ۱۹۱۹م در شورش‌های اطراف اصفهان به دست لرها کشته می‌شود و زنش با سه فرزند یتیمش بیوه می‌ماند. دخترش، کاتارینه، با گریگور یغیا هوسپیان ازدواج کرده و دارای چند فرزند است. دیگر دخترش، تاگوهی، تا دوران پیری بدون اینکه ازدواج کند نزد مادرش زندگی می‌کرد. پسر سومش، میناس آ. ه. امیریانس، در ۱۹ ژانویه ۱۸۳۰م متولد می‌شود و با موراسا، دختر هاروتیون گ. بابلوکیان (هاروتیون گریگور بابلوکیان در زمان حکومت شهر خرم آباد^۱ از درجه سرتیپی توپخانه چی به حکمرانی می‌رسد. او را مسموم می‌کنند که بعد از یکی دو ساعت جان می‌دهد.^۲ زن ه. بابلوکیان مرخاتون است که دختر هاروتیون در هوویان می‌باشد). در ماه ژانویه ۱۸۵۴م ازدواج کرده و صاحب چهار فرزند پسر و دو دختر می‌شود به نام‌های کاراپت،



آودیک امیرخانین

کورنلیوس، بغوس، اودیک، کاتارینه و ساندوخت. آخرین دخترش، ساندوخت، در ۱۸۶۰م متولد شده و در ۱۸۶۲م چشم از جهان فرو می‌بندد.

میناس امیرخانین به شهرهای تهران و بغداد و سه بار به جاوه سفر می‌کند. سرانجام، پس از سیزده سال اقامت در جلفای اصفهان و بعد از بیماری عارضه سکنه، در ۱۸ سپتامبر ۱۹۰۳م در سن تقریباً ۷۴ سالگی وفات می‌یابد.

همسر میناس نه سال آخر عمرش در اثر آب آوردن شکمش و بعد از چهل بار، که پزشکان آب شکمش را تخلیه کردند، این بیماری را طاققت آورد و چهار روز آخر را با تبی ملایم گذراند و سرانجام در ۵ ژانویه ۱۸۸۹ در سن ۵۷ سالگی زمانی که شوهرش در جاوه به سر می‌برد دار فانی را وداع گفت. دختر ارشد میناس، خواهرم کاتارینه، در ۱۸۷۷م با گریگور سارکیس ت. آبکاریان ازدواج کرد و چهار دختر و دو پسر به دنیا آورد به نام‌های:

ساندوخت، یقیسابت، مریم، واردوهی، سرکیس و سیمون. ساندوخت با تادئوس خ. آبکار ازدواج کرد و صاحب دو پسر و دو دختر شدند. دخترانشان، یقیسابت و مریم گ. آبکاریان‌ها، راهبه شده و در دیر کورک انجام وظیفه می‌کردند و واردوهی نزد پدرش تا دوران سالخوردگی زندگی می‌کرد. پسرانش، سارکیس و سیمون، ازدواج کرده و دارای فرزند می‌باشند.

خواهرم کاتارینه در دسامبر ۱۸۵۴م به دنیا آمد و دو سال آخر زندگی‌اش با مشکل کوری مواجه بود و در ۱۹۱۵م، در سن ۶۱ سالگی وفات یافت. کاراپت، پسر میناس، در ۱۸۵۷م در جاوه متولد شد و

۱. منظور مؤلف این است که گ. بابلوکیان حاکم شهر خرم آباد بوده است. (مترجم)
 ۲. «این هم راز خود را دارد» (همان).

در مسیر بازگشت به جلفای اصفهان، در شهر شیراز در ۱۹۰۷م دار فانی را وداع گفت و هم اکنون، قبر او در کلیسای شهر شیراز می‌باشد. او وارثی نداشت و طبق وصیت‌نامه‌اش ثروت او به زن هلندی‌اش رسید. پسرش، کرنلیوس، در ۱۸۵۸م متولد شد و با یک دختر هلندی ازدواج کرد و در منطقه بانگار نگارای جاوه ساکن است. بعدها، در جاوه شنیدیم که بعد از سال‌ها ناگهان صاحب فرزندی شدند. آیا فرزند واقعی یا فرزندخوانده آنهاست؟ نمی‌دانم.



خانواده ناهاپتیان و امیرخانین در سوربایا

پسر دیگرش، بغوس، در ۱۸۶۲م متولد شد و با دختری هلندی ازدواج کرد بعد از هجده سال به دلیل بیماری به اروپا رفت و در شهر هاگو (پن هاش) هلند در ۱۹۱۱م جان سپرد. املاک غیر منقول و ثروتش را که در پرو و رگو جاوه داشت زنش مال خود کرد و ثروت ناچیزی را به پطروس، که فرزند زن صیغه‌ای بغوس بود، داد. پطروس زیر نام P.P.Johannes اشتهار یافت و ازدواج کرد و از زن هلندی‌اش فرزندی نداشت. من، پسر دیگر میناس، آودیک (نویسنده این سطور) در ۲۱ ژوئن تقویم جدید ۳ ژوئیه ۱۸۶۹م در جلفای اصفهان به دنیا آمدم. با مریم، دختر قازار اوهانیان، اهل واقارشاپات به تاریخ تقویم جدید ۱۱ نوامبر ۱۸۹۰م ازدواج کردم (مارگاریت، زن قازار، دختر مگردیچ در هوهانسیان [چوکانی] است و تاگوهی، زن مگردیچ، دختر گئورک گولزادیان است).



آودیک و برادرش هاروتیون

اکنون به مرحمت خدا چهار فرزند پسر و دو دختر دارم به نام‌های هاروتیون، هاکوپ، هوهانس، میناس، آسخن و تاگوهی. پسر، هوهانس، که به تقویم جدید به تاریخ ۷ نوامبر ۱۸۹۲م و دخترم موراسا که در ماه ژوئیه ۱۸۹۶م متولد شده بودند هر دو در ۱۸ مارس ۱۸۹۹م به فاصله زمانی ۶ ساعت از هم به علت بیماری گلو درد^۱ جان دادند. در سال‌های ۱۸۸۹-۱۹۰۱م به شغل معلمی پرداختم. سپس، در کار تنباکو بودم. بعد، به تجارت خرده‌فروشی و بعد،

در انجمن تنباکو و دوباره به تجارت خرده‌فروشی مشغول بودم. در ۱۹۰۴م، برای اولین بار به تهران سفر کردم و در همان سال، به جلفای اصفهان مراجعت و در ماه مه ۱۹۰۵م به بهرام آباد (رفسنجان)، که ۳۶ مایل تا کرمان فاصله دارد، رفتم و هشت ماه در سمت حسابدار تجارتخانه آرزومانیاس مشغول به کار بودم. سپس، از کرمان به بندرعباس و هندوستان و سپس، جاوه سفر کردم. بعد از شش ماه دیدار با برادرانم، با برادرم بقوس به کلکته و از آنجا از طریق جاده شیراز، در اوایل ۱۹۰۷م، به جلفای نو اصفهان رسیدم. در ۲۱ سپتامبر ۱۹۰۹م، با پسرانم هاروتیون و هاکوپ از جلفا به هندوستان سفر کردیم. هاکوپ را در مدرسه کلکته نام‌نویسی کردم و با پسر هاروتیون در ۲۴ ژانویه ۱۹۱۰م به سوربایای جاوه رفتیم. پسر هاکوپ در زمان جنگ جهانی اول در جبهه بغداد در سمت مترجم انگلیس‌ها مشغول به کار بود و از آنجا به اتفاق پنجاه نفر از جوانان داوطلب ارمنی به مصر رفتند و دچار بلایای زیادی شدند... در ۱۹۱۵م پسر، هوهانس، به جاوه آمد که بعد از شش ماه او را به مدرسه کلکته بردم (در آخر ماه نوامبر ۱۹۱۶م).

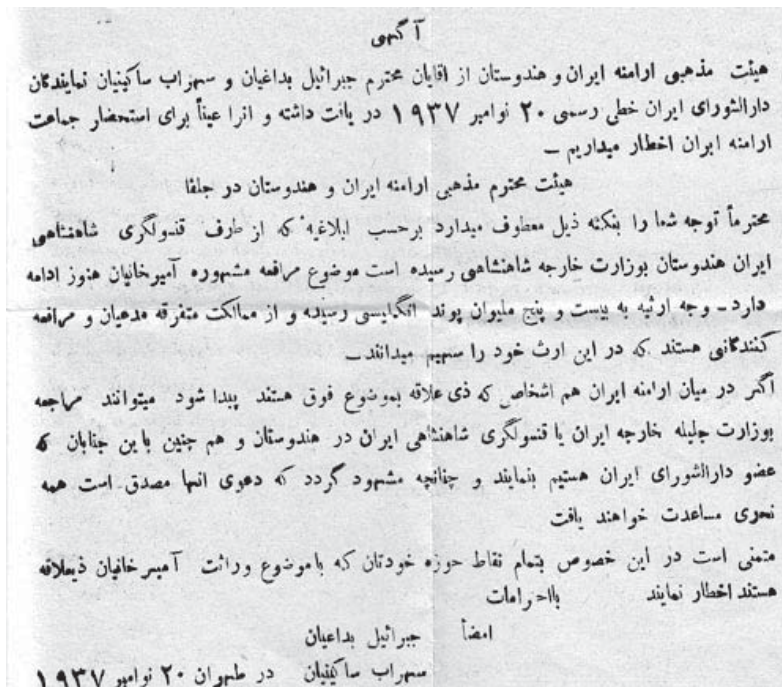
در اکتبر ۱۹۱۷م، به اتفاق خانواده‌ام جلفای نو را ترک کرده و در اواخر نوامبر، بدون اینکه تجربه‌ای داشته باشیم، به بمبی رسیدیم. در ۲۵ فوریه ۱۹۲۰م پسر، هاکوپ، به شکل غیر منتظره‌ای از مصر آمد. پسر دیگر، هاروتیون، نیز در ۵ مارس از سوربایا به بمبی آمد. بیست روز تمام در کنار همه فرزندانم، که گرد هم آمده بودند، بسیار خوشحال بودم. در اواخر سپتامبر، دیگر هیچ یک از ما در بمبی نبودیم. هاکوپ و مادرش به بغداد و هاروتیون به اتفاق خواهرش به سوربایا رفتند. میناس در کلکته به مدرسه رفت. من و پسر، هوهانس، در ابتدای ماه سپتامبر به کلکته رفتیم و در اواخر ماه سپتامبر، هوهانس به سوربایا عزیمت کرد.

در زمان اقامت در کلکته، پسر، هاروتیون، در سوربایا با دوشیزه ناناچان قازار هوهانسیان (آرزوی) ازدواج کرد، که در این مجلس پسر، هوهانس و دو دخترم حاضر بودند. خداوند از دواج آنها را مرهون رحمت خود ساز و عمر دراز و پر سعادت و سلامتی تا دوران سالخوردگی به آنها عطا کن.

۱. «در جلفای اصفهان این بیماری جان حدود ۳۰۰ نفر از کودکان را گرفت. آن هم تنها از ساکنان آرامنه جلفا» (همان).

پسر ارشدم، هاروتیون، متولد ۱ سپتامبر ۱۸۹۱م با تقویم جدید می‌باشد. او در ۸ ژانویه ۱۹۲۱م ازدواج کرد. از پسر هاروتیون بسیار راضی‌ام به خاطر خوبی‌هایی که در حق من کرده است. از خداوند متعال برایش جبران نعمت و زندگی پر بار خواستارم. آمین: پایان دفتر».

نویسنده این دفتر، آودیک امیرخانیان، افزون بر نوشتن شجره نامه فوق، اسناد و مدارک فراوانی گرد آورده بود تا بتواند از ثروت هنگفتی که از آقا هوسپ امیرخانیان به جا مانده بود تمامی خاندان امیرخانیان‌ها را، که در سرتاسر دنیا پراکنده شده بودند، بهره‌مند سازد اما با مرگ او (در ۱۹۲۶م/۱۳۴۵ق در مسجد سلیمان)، این مسئله دشوار توارث، احتمالاً به دلیل نبود مدارک کافی، تاکنون نیز حل نشده باقی مانده است.^۱



آگهی نمایندگان اروامنه مجلس شورای ملی

بازتاب انتشار این دفتر

آرزو دارم تا با انتشار این دفتر (۲۰۱۲م) و با تکمیل و پر بار کردن شجره‌نامه این خاندان، که می‌تواند نمونه‌ای بی‌بدیل، اثرگذار و مثال زدنی در وحدت ملی ارمنستان و دیاسپورا باشد، کمکی ناچیز کرده باشم تا شاید آنان بتوانند میراث‌دار واقعی ارزش‌های مادی و معنوی گذشتگان خود باشند و برای سازندگی ارمنستانی متحد، پیشرفته و مستقل بکوشند.

در راستای این اهداف بود که گویا فناوری پر سرعت اطلاعات در این عصر همراهی‌ام کرد. در یک روز گرم در تابستان گذشته، از خلیفه‌گری جلفای نو با من تماس گرفتند که شخصی به نام خاچاتور دادایان، مورخ معاصر اهل ارمنستان، از وابسته فرهنگی سفارت ارمنستان در تهران تقاضا کرده که من و او، که تنها وارث خاندان امیرخانیان‌ها در جلفا بود، برای صحبت در مورد این خاندان، با او تماس داشته باشیم. دادایان به طور اتفاقی اطلاع یافته بود که من یک نسخه از این کتاب را به کتابخانه ملی ارمنستان هدیه کرده‌ام. خیلی زود آشنایی ما با هم با رگباری از ایمیل‌ها در اینترنت شروع شد. او مشتاق بود که نسخه‌ای از این کتاب را داشته باشد. من نیز نسخه‌ای از آن به او هدیه کردم. دادایان معتقد بود که این کتاب «یک منبع مهم ارمنی‌شناسی است» و از من خواست که اجازه‌نامه‌ای برای کتابخانه ملی ارمنستان بفرستم تا آنها بتوانند نسخه دیجیتال آن را از طریق تارنمای کتابخانه، در دسترس عموم قرار دهند. او برای من نوشت که دارد در نیم‌هفته‌نامه ایراتس^۱ مجموعه مقالاتی تاریخی می‌نویسد. در اولین شماره هفته‌نامه، مورخ ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۵م، در پیش‌درآمدی چنین نوشت:

«نامه معروف آقا هوسپ، سال‌هاست که مرا راحت نمی‌گذارد. اولین بار در ۲۰۰۳ م، در کتاب ده کاپیتالیست، به آن اشاره کرده‌ام. پس از آن، هر بار چیزی تازه می‌یافتم دوباره می‌نوشتم. در آن زمان، چقدر کم می‌دانستم. اکنون، که به قدر کفایت می‌دانم، حتی درباره آن منابعی که در دسترس نیست، سعی کرده‌ام به صورت مجموعه‌ای از روایت‌ها خلاصه کنم اما این کار چه ضرورتی داشت؟ تمام مورخان، که تاکنون درباره این فرد نوشته‌اند، دچار اشتباهاتی شده‌اند و حتی، در تناقض با یکدیگر قرار گرفته‌اند. لازم بود تمامی روایت‌ها با یکدیگر مقایسه و تدقیق شود تا به نتیجه واقعی و واحدی برسیم. ای خواننده عزیز، سعی دارم تو را در این مسیر تاریخی همراهی کنم.»

1. www.irates.am



هانس بورس

در همین ایام، ضلع سوم این هرم شجره‌نویسی هویدا شد. او هانس بورس شهروند هلند بود. مرا دادایان به او معرفی کرده بود. او در تماسی تلفنی با من با صدایی هیجان‌زاده گفت: «از آشنایی با شما خیلی خوشحالم. من از نسل دختر آقا هوسپ، خانم آنها، هستم. متولد کشور اندونزی‌ام».

بعد، متوجه شدم که او یک تارنمای خانوادگی^۱ کامل و مستند از شاخه هلندی امیرخانیان‌ها دارد و با دسترسی به منابع هلندی که دارد هر روز عکس‌ها و اطلاعات مستند و جدید را وارد این تارنما می‌کند. از نسخه کتابی که برایش فرستاده بودم دیوانه‌وار خوشحال شده بود و در نظر داشت نسخه دیجیتالی آن را در تارنمای خود قرار دهد. تبادل اطلاعات تازه یافت شده من و او همچنان ادامه دارد. او در گفت و گویی که دادایان در ۲۹ سپتامبر ۲۰۱۵م با وی ترتیب داده است، در پاسخ به این سؤال که



آنا امیرخانیان، دختر آقا هوسپ

بالاخره ملیت توچیست؟ وطنت کجاست؟ این طور جواب می‌دهد: «من دو وطن دارم، از نظر فیزیکی اندونزی است. دیگری در قلبم جا دارد و آن هم ارمنستان و آرتساخ است».^۲

در پایان باید بگویم که در جای جای این مقاله بخش‌هایی از نوشته‌های خ. دادایان را ترجمه کرده و از آن بهره جسته‌ام. شاید، اگر آودیک امیرخانیان، نویسنده این دفتر، در این عصر پر سرعت ارتباطات زنده بود، سهل تر به اهداف خود می‌رسید و سپاسگزار ما می‌بود.^۱

آموریان، آ. «داستان قدیمی ولی همیشه نو». آلیک. ۵ آوریل ۱۹۸۰.
امیریانس، آودیک م. مختصری از نسب‌شناسی دودمان امیریان یا امیریانس، ۱۷۳۶-۱۹۲۱ م.
بررسی، تدوین و ترجمه نیکید میرزایانس. اصفهان: ۲۰۱۲ م. (به صورت زیراکس، شخصی و تعداد محدود)
آبویاجیان، آرشاک. پراکندگی آرامنه در اقصانقاط جهان، از ابتدای قرن سیزده تا قرن بیستم. قاهره، [بی‌نا]، ۱۹۶۱.
برادیشچف، واسیلی. تاریخچه غم‌انگیز نادرشاه و فرزند ارشدش، رضا قلی میرزا. ترجمه (به زبان ارمنی میانه) هاروتیون داوتیان جلفایی. بررسی و تدوین آرداک ماقالیان. ایروان: انیستیتو تاریخ اکادمی علوم ارمنستان، ۲۰۰۹.
دادایان، خاجاطور. «در نظر دارم با ثروتم سرزمین پدری‌ام، قره باغ و پایداکاران، را بخرم». ایراتس. ۱۰ ژوئیه ۲۰۱۵.
در هوهانیان، هاروتیون. تاریخ جلفای اصفهان. ترجمه لئون میناسیان و محمدعلی موسوی فریدنی. اصفهان: زنده رود و نقش خورشید، ۱۳۷۹.
رافی. ملوک خمسه: فرا باغ و پنج ملیک ارمنی آن از فروپاشی صفویه تا جنگ‌های ایران و روس. ترجمه آرا در استپانیان. تهران: پژوهش دانش با همکاری شرکت نشر و پژوهش شیرازه، ۱۳۸۵.
زاکاریان، گئورگ. آشنایی با جاوه و جزایر بی‌شمارش در هند شرقی، تحت حکومت کشور هلند. کلکته: [بی‌نا]، ۱۸۵۲.
فلسفی، نصرالله. «عصر نادرشاه در روایت تاریخی آبراهام کرتی، خلیفه اوچ کلیسا». هویس. ش ۱۴۱. ۵ اسفند ۱۳۹۱: ۱۱.
کرتی، ابراهیم. من و نادرشاه. کلکنه: [بی‌نا]، ۱۷۹۶ م و واقارشاباد: [بی‌نا]، ۱۸۷۰ م.
ه. ایرازک (هاکوپ در هاکوپیان). تاریخچه نشر چاپ ارمنیان هندوستان. آنتیلیاس: [بی‌نا]، ۱۹۸۶ م.
پریتسیان، الکساندر. کلیسای کاتولیکوس ارمنیان جهان وقفقاز در قرن نوزدهم. تفلیس: [بی‌نا]، ۱۸۹۵ م.

Avedis K. Sanjian, *Catalogue of Mediaeval Armenian Manuscripts in the United States*. California: University of California Press, 1976.

www.irates.am
www.imexbo.nl